

زن و تولید علم

مریم فرهمند

کارشناس گروه بررسی مسائل زنان

چکیده

در عصر حاضر که جهان شاهد تغییرات شگرفی در علم و تکنولوژی است، گرایش‌های روحی و ذهنی، نقش مهمی در تعیین خط‌مشی‌های تولید علم ایفا می‌کند. مبانی فلسفی، ابزار و معیارهای ارزش در علم، طیف وسیعی از دانش اجتماعی و فرهنگی جوامع را دربر می‌گیرد که برخاسته از طرز تفکر و نوع نگرش‌های سنتی، مذهبی و جنسیتی است. در این بین، حضور زنان در فرایندهای تعیین قلمرو و تولید علم و حوزه‌های فلسفی آن بسیار ناچیز و غیرقابل مشاهده است؛ و یکی از چالش‌های فراروی مکاتب فمینیستی در ایجاد جایگاه مناسب زنان، اثبات توانمندی آنان در تولید مفاهیم جدید و ایجاد ظرفیت‌های طراحی الگوهای ذهنی براساس هوش زنانه است.

بررسی کوتاه نگرش برخی از مکاتب عمده فمینیستی چون لیبرال فمینیسم، فمینیسم فرهنگی و فمینیسم مارکسیستی، نگاهی به تاریخ حضور زنان در علم، ضرورت تولید علم زنانه، و فرایندهای آن، و بررسی وضعیت موجود، از بخش‌های مختلف مقاله حاضر است. در پایان نیز پیشنهاد اجرای پژوهشی بنیادین و ایجاد یک سازمان جهانی به منظور هماهنگی فعالیت‌های زنان در این راستا و بهره‌گیری از روش‌های متناسب نظری و عملی برای تحقق این اهداف ارائه شده است. در دهه‌های اخیر، تحول در گرایش‌های روحی، ذهنی و رفتاری بشر، تغییرات عمده‌ای در مطالعات علوم انسانی در پی داشته؛ به نحوی که

امروزه تقریباً بسیاری از پدیده‌های اجتماعی غیرقابل پیش‌بینی است و انگیزه‌های انسانی و فرهنگی را اساساً استراتژی‌های تعیین‌شده سیاسی و اقتصادی شکل می‌دهد. بررسی چگونگی «تولید نیاز» و معادلات آن در همه موضوعات فردی و اجتماعی و حتی در حوزه‌های علم نشانگر آن است که تغییر در «الگوی نیازهای انسانی»، نگرش‌ها و مکاتب فکری جدیدی را شکل می‌دهد که در آنها برای ارضای نیاز به وجود آمده از ابزار خاصی بهره گرفته می‌شود.

با آغاز عصر مدرنیته و رقابت‌های جوامع مختلف در کسب قدرت سیاسی و اقتصادی، پیامدهایی چون انواع تبعیض، ناهنجاری‌های اجتماعی و عدم توازن در دستیابی به رفاه اجتماعی، در فرایندهای جهش‌گونه قرن بیستم به وجود آمده است؛ و در این میان، قشر زنان با واماندگی و تأخر تطبیق با شرایط جدید، دچار تعارضات جدی شد. نهضت‌های فمینیستی، برخاسته از برخوردهای ناکارآمد علوم اجتماعی و تجربی و بی‌توجهی به نیازهای این دو حوزه بوده است؛ و در این زمینه، کوشش می‌شود تا با تغییر نگرش‌ها درباره زنان و ایجاد نقش و منزلت جدید برای آنان، «معیارهای ارزشی» مناسبی را تعیین کنند. این تلاش‌ها طیف وسیعی از مسائل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، و ... را دربر می‌گیرد؛ که در این مقاله درباره «حضور زنان در علم و تولید علم زنانه» بحث می‌شود.

حضور زنان در تولید و مصرف علم، یکی از حوزه‌های بحث‌انگیز در دوره معاصر است که دیدگاه‌ها و مباحث گوناگونی را شامل می‌شود؛ و این حوزه، در علوم اجتماعی، جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص داده است.

مبحث مطالعات زنان، هنوز پس از گذشت یک قرن از ورود بشر به عصر نوین صنعت و دهه‌های طلایی فن‌آوری و اطلاعات، فضای سازمانی خاص خود را نیافته و فاقد راهکارهای کاربردی و قاعده‌مند است. در واقع، مطالعات فمینیستی، شبه‌پارادایمی ایجاد کرده است که ایجاد یک «معیار» یا «اتفاق نظر» در مورد تخصصی کردن مباحث و تولید مفاهیم جدید را زیر سؤال می‌برد؛ و در این زمینه هنوز به نتایج متقنی دست نیافته‌اند. از سوی دیگر، وجود انواع و اقسام دیدگاه‌ها و نحله‌های فکری مختلف به پیچیدگی این موضوع می‌انجامد که برای درک بهتر از

نحوه نظریه پردازی و ظرفیت‌های مباحث تولید دانش فمینیستی در حوزه‌های پست‌مدرنیستی جوامع مختلف، به‌خصوص در کشورهای غربی، برخی از مکاتب عمده فمینیستی بررسی می‌شود.

۱. لیبرال فمینیسم

این دسته از فمینیست‌ها، هیچ‌گونه تفاوت نژادی، جنسی، طبقاتی و یا ذاتی بین زن و مرد قائل نیستند و تبعیض‌های موجود را حاصل ناهنجاری‌های اجتماعی می‌دانند و تعقل فردی را بر سنت‌ها و نهادهای مستقر در جامعه ترجیح می‌دهند. تفکر انتقادی در این مکتب، مهم‌ترین عامل دگرگونی و ساختارشکنی در اجتماع است. مسئله مورد توجه فمینیست‌های لیبرال یا اصلاح طلب، اثبات این امر بوده است که تفاوت‌های عمده میان زن و مرد ذاتی نیست بلکه در نتیجه اجتماعی شدن و «شرطی‌سازی نقش جنسی»^۱ ایجاد شده است. در این مکتب، با مفاهیم و ابزار تولید علم که عمدتاً مردان آنها را طراحی کرده‌اند، مخالفتی دیده نمی‌شود و فقط «تساوی حضور زنان و مردان» در مباحث علمی و تکنولوژی مدنظر است.

۲. فمینیسم فرهنگی

این گروه برخلاف لیبرال‌ها نه تنها به تفاوت‌های ذاتی میان زنان و مردان معتقدند، بلکه برخی از تمایزات ذهنی و روحی زنان را از عوامل تعیین‌کننده جهت برنامه‌ریزی‌های راهبردی می‌دانند. به اعتقاد این گروه از فمینیست‌ها، دگرگونی اساسی در کل فرهنگ و جایگزینی فرهنگ جدید اجتماعی، از آرمان‌های فمینیسم فرهنگی است. «مارگارت فولر»^۲ در سال ۱۸۴۵ م. با انتشار کتاب زن در قرن ۱۹، فلسفه جدیدی را در این نهضت پایه‌گذاری کرد که در آن بر جنبه‌های شعوری و عاطفی دانش تأکید و به مسائل جامعه و فرد، با دیدگاه همبستگی ارگانیکی نگریسته می‌شود. فولر مفهوم «خرد» را برای زنان و مردان به گونه‌ای متفاوت تعریف کرد که قالب جدیدی را برای فمینیسم فرهنگی به وجود آورد. از آنجا که جامعه مورد نظر این مکتب فکری «همبستگی ارگانیکی» دارد، عناصر

به وجود آورندهٔ اجتماع به علت نیاز به یکدیگر در نقش‌های مربوط به خود تعریف شده‌اند؛ که جایگاه زنان و مردان نیز از این مورد مستثنا نیست. با مفهوم «خرد» به عنوان سرمنشأی تبیین اولویت در تولید علم و نحوهٔ استفاده از آن برای هر دو جنس، تعریف ویژه‌ای ارائه می‌شود که در آن صرف حضور فیزیکی زنان جهت دستیابی به «فضای علمی زنانه» کافی دانسته نمی‌شود.

۳. فمینیسم مارکسیستی

مارکسیست‌ها مکتب نوینی را در نهضت فمینیسم ایجاد کردند که در آن مفاهیم اصلی در زمینه‌های «از خود بیگانگی»، «وجدان طبقاتی»، «حقوق کارگران»، «جبر مادگرایی» و «تقسیم نابخردانهٔ کار اجتماعی» بر اساس نظریات کارل مارکس ترسیم شده است. در چارچوب این نظریه زنان تحت ستم نظام‌های سرمایه‌داری و ایدئولوژی‌های مردسالارانه به استثمار کشیده شده‌اند؛ و وجود وجدان جمعی، اشتراکات خاص و عبور از استبداد مردسالارانهٔ جامعهٔ سرمایه‌داری، راه‌هایی زنان معرفی شده است. در فمینیسم مارکسیستی، نهاد خانواده کوچک‌ترین واحد اجتماعی به‌شمار نمی‌آید؛ بلکه ایجاد مؤسساتی خاص پیشنهاد می‌شود که در آنها زنان و مردان بر طبق وظایف اجتماعی، کارهای روزمرهٔ زندگی و نگهداری از کودکان را به عهده می‌گیرند.

موج اول فمینیست‌های مارکسیست، به اصالت حقوق زن تحت نحلهٔ فکری کمونیستی معتقد بوده‌اند؛ که از جمله مبارزان آن می‌توان به «کلارا زتکین»، «لنین» و «رزا لوکزامبورگ» اشاره کرد.

موج بعدی نیز تحت تأثیر مکتب «فرانکفورت»، نقش به‌سزایی در دگرگونی قالب‌های غیرعلمی موج اول ایفا و به تولید مفاهیم مارکسیستی در گرایش‌های متعدد سوسیالیستی اقدام کرد.

فمینیست‌های مارکسیستی در بیان مفاهیم و تحلیل مارکسیستی، فقط به مقولات درهم‌پیچیدهٔ نظام مردسالارانهٔ سرمایه‌داری و مباحث اقتصادی و در مباحث اقتصادی، صرفاً به رقابت و رفاه اجتماعی زنان در محیط کار، دستمزد و نقش اقتصادی آنان توجه می‌کنند. حضور زنان در علم، از نظر فمینیست‌های

مارکسیست، در «روابط تولیدی و تقسیم جنسی کار» خلاصه شده است.

۴. فمینیسم سوسیالیستی

«هارتمن»^۱ و «دوروتی اسمیت»^۲ از بنیانگذاران این مکتب اجتماعی هستند (پاملا، ۱۳۷۸)؛ و این مکتب اجتماعی در واقع آمیزه‌ای از تفکرات فمینیسم مارکسیستی و فمینیسم رادیکال است. در این نحله فکری، تبعیضات جنسی و طبقاتی در هم می‌آمیزد و فلسفه جدیدی را در شکل‌گیری علوم اجتماعی جمع‌گرا به وجود می‌آورد. فمینیست‌های سوسیالیست در توجیه شیوه تولید دانش، به شناخت‌شناسی مارکسیستی روی آورده‌اند و تولید دانش را جنبه‌ای از خلاقیت انسان و برابری نیازهای زیستی آنان می‌دانند. آنان در واقع ارزش‌های جامعه سرمایه‌داری را در تولید دانش تأثیرگذار می‌دانند و ایدئولوژی‌های ایجادشده را توجیهی برای وجود استعمار نوین نظام سرمایه‌داری قلمداد می‌کنند و در نهایت به این نتیجه می‌رسند که دانش بی‌طرف و بی‌تبعیض فقط در جامعه بی‌طبقه به وجود خواهد آمد.

۵. فمینیسم رادیکال

فمینیسم رادیکال، پدیده‌ای معاصر است که در آن بیش از هر چیز به احساسات و ذهنیات افراد توجه می‌شود. این نگرش در اواخر دهه ۶۰ میلادی، تغییرات مهمی در اندیشه‌های بی‌ارتباط با مقوله‌های مارکسیستی ایجاد کرد. فمینیست‌های رادیکال در واقع بخشی از یک جنبش فرهنگی هستند که سعی در شکوفایی «فرهنگ زنانه» در عرصه‌های مختلفی چون ادبیات، موسیقی و حتی تکنولوژی دارند. از جمله منابع مهم این نگرش، دیالکتیک جنس نوشته «شولامیت فایرستون»^۳ است که تمایزات اساسی را بین دو مفهوم جنس (gender) و مبتنی بر جنس (sex) می‌داند. بر این اساس، فمینیست‌های رادیکال می‌کوشند تا تمایزات بین زن و مرد را حتی در تصورات ذهنی به گونه‌ای متفاوت استدلال و این تمایزات

1. Hartman

2. Dorutti Smith

3. Shulamith Firestone

را راهی برای انقیاد زنان به وسیله مردان تلقی کنند.

مفهوم جدید تولیدشده در این مکتب تحت عنوان «دوجنسی»^۱، متضمن ترکیبی از صفات زنانه و مردانه و کوششی است در توجیه هویت جنسیتی در نقش‌های مختلف اجتماعی. فمینیست‌های رادیکال می‌کوشند با ستایش خصوصیات زنانه که از نزدیکی سرشت زن با طبیعت نشأت می‌گیرد و نشانگر طبیعت‌گرایی در تولید مفاهیم علمی و فلسفی در این مکتب است، به نوعی از «فطرت زنانه» تجلیل به عمل آورند.

بعدها، صاحب‌نظرانی چون «مونیک ویتینگ»^۲ و «دریدا»^۳، با هدف دستیابی به جامعه‌ای بدون جنسیت، سعی کردند روش فمینیسم رادیکال را تغییر دهند. فمینیست‌های رادیکال، اشکال مردانه دانش را نقد می‌کنند و معتقدند که فضای مردانه حاکم بر علم باعث تحریف حقایق براساس دیدگاه‌های آنان شده است و زنان باید بر مبنای دریافت‌های خود، درک بهتری از روابط علمی جهان به دست دهند. در این مکتب، گردهمایی زنان و برگزاری مباحث علمی به منظور بهره‌گیری از تجارب یکدیگر و در نهایت تولید «دانش جمعی» که دربرگیرنده منافع و ارزش‌های ویژه زنان باشد، پیشنهاد می‌شود.

اولین برخورد نهضت فمینیستی با روش‌های تحقیق متداول، سعی در تغییر نگرش محققان برای اجتناب از برخورد آنان با افراد به‌مثابه شیء یا پدیده طبیعی‌نگریستن افراد بود. سپس با تبیین ساختارهای مردمحور تحقیقات جامعه‌شناختی موجود، کوشیدند ایدئولوژی و دیدگاه‌های زیرساخت جوامع را زیر سؤال ببرند؛ که در این میان، فمینیست‌های رادیکال، بیشترین سهم در توسعه این مبحث را به خود اختصاص داده‌اند.

نگاهی به تاریخ حضور زنان در علم

براساس اسناد تاریخی تا قبل از قرن ۱۹ میلادی، حضور زنان در علم و مباحثات مربوط به آن بسیار کم‌رنگ است؛ که توضیح آن در این مقال نمی‌گنجد. اما در اوایل

1. Adrogyny

2. Monique Witting

3. Derrida

قرن ۱۹، با ظهور پدیده انقلاب صنعتی و تحولات چشمگیر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، توجه سیاستگذاران اقتصادی به قشر زنان به عنوان نیروی عظیم کار ارزان قیمت معطوف شد.

تربیت نیروی متخصص، رشد روزافزون رسانه جمعی و آگاهی های عمومی، و پیدایش نهضت فمینیسم باعث شد که زنان در سطوح آموزش در عرصه های مختلف اجتماعی پدیده ای نوظهور و فاقد فضای سازمانی مختص به خود، از همان ابتدا دچار تناقضاتی شوند که تا عصر حاضر نیز ادامه دارد. ورود زنان به حیطة علم نیز صرفاً به تحصیلات آکادمیک و شرکت در تحقیقات تجربی و آزمایشگاهی محدود شد.

نگاهی کوتاه و گذرا به تاریخچه حضور زنان در علوم نشان می دهد که در بسیاری از موارد حضور زنان در علوم یا نادیده گرفته شده و یا اهمیتی بسیار کمتر از مردان داشته است. برای مثال، «جی. کیسی جکسون»^۱ در مقاله خود تحت عنوان «دیدگاه مذکر»، با طرح سؤال هایی درباره مفهوم جنس (sex) و جنسیت (gender)، نشان می دهد که حتی مطالعات زیست شناسی در مورد «رنگ ماهیان» «مذکر محور» است و به رنگ ماهیان مؤنث به ندرت توجه شده است. جکسون، با اشاره به جهت گیری برخی از دانشمندان در نسبت دادن ناهنجاری های خاص به موجودات مؤنث، نوشته است که در حرکتی نامحسوس سعی می شود مفاهیم تمایزات جنسیتی به سمت برتری و تسلط جنس مذکر شکل گیرد. جکسون نادیده انگاری زنان و جنس مؤنث را نقد و آن را عاملی برای محدود کردن مطالعات تنوع زیستی معرفی می کند و در پایان این سؤال را مطرح می سازد که اگر جنس (sex) نشانگر تمایز (نه تبعیض) بین دو گونه نیست، چه عاملی می تواند بیانگر جنسیت و ویژگی های خاص زن و مرد باشد؟

«مونترات کابری»^۲ نیز می گوید حضور زنان در تاریخ علم پزشکی را مستند کند. او روش های نوین «تاریخ انگاری زنان در علم» را پیشنهاد می کند و نقش مهمی را که زنان در قاعده مند کردن پزشکی نوین ایفا کرده اند، به خوبی نشان می دهد. در

سال ۱۹۴۰، «کیت هاردمید»^۱ در ادامه فعالیت‌های «کابری»، دو کتاب و بیش از ۱۵ مقاله درباره علم پزشکی و زنان تدوین می‌کند و به چاپ می‌رساند که متأسفانه این آثار هنوز نادیده گرفته می‌شوند.

حتی در علم زبان‌شناسی در فرایندهای واژه‌سازی، اشتقاق کلمات مربوط به زن از کلمات مردانه به وضوح به چشم می‌خورد. برای مثال، در مقابل کلمه «man» به معنی «مرد» واژه «moman» به زن اطلاق می‌شده که با گذشت زمان به «women» تبدیل شده است و یا کلمه «History» به معنای تاریخ که در اصل «Hisstory» بوده که معنای جزء به جزء آن «داستان مردان» است.

درواقع از آنجا که فضای حاکم بر روش‌شناسی‌ها و پژوهش‌های علوم اجتماعی در قرن‌های ۱۹ و ۲۰ تحت تأثیر نظریه پردازی اثبات‌گرایان^۲ بوده و الگوهای زیست‌شناسی و علوم طبیعی برای بررسی و تفسیر پدیده‌های اجتماعی مدنظر قرار می‌گرفته، برخورد اغلب پژوهشگران با افراد مانند شیء یا پدیده‌های صرفاً مادی بوده است؛ که این امر در مورد زنان شدت بیشتری داشته است.

ریشه‌های تاریخی این مسئله در استنباط «ایولین فوکس کِلر»^۳ درباره استعارات مورد استفاده «فرانسیس بیکن»^۴ به خوبی ترسیم شده است (کلر، ۱۹۸۰). کلر با اشاره به استفاده روشن بیکن از نمودارها و ذهنیات جنسی برای ایجاد یک ارتباط علمی با طبیعت اظهار می‌دارد که بیکن برای طبیعت، هویت زنانه قائل شده است و کشفیات علمی دانشمندان را نتیجه هوش و کنجکاوی مردانه می‌داند.

در قرن ۲۰ میلادی، تسریع روند تولید، توزیع و مصرف علم و شکل‌گیری قدرت‌های سیاسی و اقتصادی جدید، وضعیت پیچیده‌ای را به وجود آورد آن‌چنان که تولید علم و تکنولوژی، به صورت ابزار قدرتمندی برای اعمال مقاصد اقتصادی در سطوح کلان و بُعد جهانی درآمد. سیاست‌گذاری‌ها در قلمرو فرهنگی و اقتصادی، حساسیت بیشتری پیدا کرد و به همین جهت برای اتخاذ روش‌های تولید و توزیع علوم و تکنولوژی، حضور مردان به واسطه تجربه و استقرار در ساختارهای کلان تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری که عمدتاً براساس دیدگاه‌های مردانه شکل گرفته

1. Kate Hurd-mead
3. Evelyn Fox Keller

2. Positivists
4. Fransis Bacon

بود، باعث شد تا یکبار دیگر زنان، به عنوان قشر کم تجربه و سازمان نیافته، نادیده گرفته شوند و در همان سطح مصرف علم باقی بمانند.

اوایل دهه ۷۰ میلادی، فصل نوینی در جایگاه زنان در علم باز شد؛ چه، از این تاریخ، توجه نظریه پردازان علوم اجتماعی به این مقوله معطوف شد و چهارچوب های نظری پژوهش ها و مطالعات صورت گرفته در این دوره را این مبحث تشکیل می داد که به موارد زیر به عنوان مثال اشاره می شود:

زنان و دیدگاه زیست شناسانه زنانه اثر هابارد^۱، هنیفن^۲ و فرید^۳ (۱۹۷۹)، علم و جنسیت و رویکردهای فمینیستی به علم اثر بلیر^۴ (۱۹۸۴ و ۱۹۸۹)، تأملاتی در جنسیت و علم اثر ایولین فاکس کلر^۵ (۱۹۸۵)، فمینیسم و علم اثر تانا^۶ (۱۹۸۹)، و علم زن محور اثر راسر^۷ (۱۹۹۰).

نقد روش تحقیق، پارادایم های مختلف فلسفی، چشم اندازهای جنسیتی و مغرضانه علمی و قاعده مند کردن آنچه که بعدها «نقد فمینیستی از علم» نامیده شد، از موضوعات مطرح در این زمینه است. برای مثال، دوروان شناس فمینیست، تحقیقی را حدود یکصد سال پیش منتشر کردند که مبحث زیست شناسانه خلقت پست تر زن نسبت به مرد را زیر سؤال می برد. برای مطالعه بیشتر در این باره می توان به مباحثه «ماری پوتام جاکوبی»^۸ و «لتا استیتر هالینگ ورث»^۹ در کتاب توسعه تاریخی روان شناسی زنان که در سال ۱۹۹۳ م. چاپ شده است، رجوع کرد.

در ابتدای دهه ۱۹۸۰، «هیلاری رز»^{۱۰}، مطالعات فمینیستی درباره علم را به چهار محور تقسیم کرد:

۱. تعیین تحریفات صورت گرفته بر علم

۲. استخراج پیشینه تاریخی حضور زنان در علم و میزان تأثیر آن بر این حیطه

۳. ارزیابی مجدد تحقیقات علمی درباره زنان

۴. نقد فرضیات معرفت شناسانه علوم در غرب

1. Hubbard

2. Henifen

3. Fried

4. Bleier

5. Evelyn Fox Keller

6. Tuana

7. Rosser

8. Mary Putham Jacobi

9. Leta Stetter Holling Worth

10. Hilary Rose

اودر سال ۱۹۹۰ کتاب فراسوی حقایق مردانگی: معرفت‌شناسی فمینیستی برای علوم را تدوین کرد و به چاپ رساند که تحولات مهمی را در مطالعات و روش‌شناسی حضور زنان در علوم، فلسفه و ادبیات، به وجود آورد.

«لوندا اشبینگر»^۱، از دیگر نظریه‌پردازان در این مبحث است که می‌کوشد رد پای تاریخی زنان را در علوم دنبال و هویت این قشر از جامعه را تا عصر مدرنیته کنونی بازشناسی کند. وی ضمن تجلیل از مطالعات «جیم فلیپس»^۲ و «کیت هاوس بک»^۳ - جامعه‌شناسانی که حضور و تصاویر شخصیتی زنان در علم زمین‌شناسی را بررسی کرده‌اند - و تدوین و تحلیل محتوای کمی و کیفی کتب تاریخی، نشان می‌دهد که زنان به ندرت به عنوان خالقان یا مبتکران علمی معرفی شده‌اند.

به طور کلی، از مجموع مشاهدات و بررسی‌ها چنین به نظر می‌رسد که نادیده‌انگاری زنان در تاریخ، فرضیات «جنسیت‌محور» علم را به اثبات می‌رساند و با برخورد‌های تنگ‌نظرانه در اشکال متفاوت و نامحسوس، چهارچوب‌های خاصی به علوم و تکنولوژی تحمیل می‌شود. «مونترسات کابری» در این باره اظهار می‌دارد که مفاهیم موجود برای اجتماع زنان، در حالت سمبلیک خود باقی مانده‌اند، اما روش ثبت حقایق باید به گونه‌ای باشد که در نهایت به ایجاد فضایی برای زنان در اسناد تاریخی بینجامد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ضرورت تولید علم زنانه

تفاوت‌های هوش زنانه و مردانه که در علوم روان‌شناسی و زیست‌شناسی به اثبات رسیده است، می‌تواند سرمنشأی تفاوت در دیدگاه‌های آنان به پدیده‌های اجتماعی و علمی باشد. تولید دانش زنانه در واقع پارادایم جدیدی را ایجاد می‌کند که حاوی رویکردی نوین به علوم و روش تحقیق و ارائه نظریه‌ها و استدلال‌های متفاوت است.

جهان‌بینی شکل‌گرفته با دیدگاه متفاوت زنان، افق‌های جدیدی را پیش روی علم می‌گشاید که می‌تواند تحت تأثیر تطور اجتماعی و پاسخ به نیازهای ایجادشده

1. Londa Schiebinger

2. Jaime Phillips

3. Kate Hausbeck

در این قشر، بسیاری از موازنه‌های کهنه و ناکارآمد اجتماعی را برهم زند. آنچه در این زمینه باید توجه شود، تغییر در روش‌ها، روش‌شناسی‌ها^۱ و شناخت‌شناسی^۲ است که براساس آن، برنامه‌ریزی و اهداف مطالعات زنان و تولید علوم جدید تبیین می‌شود و با توجه به تمایزات روحی، ذهنی و رفتاری زنان، روش‌های جدیدی ممکن است برای پژوهش، تولید و کاربرد علوم ابداع شود.

باید این فرضیه را مطرح کرد که تفاوت روحی و جسمی زنان و مردان نباید منشأی تبعیض و ایجاد حس حقارت و ضعف در زنان باشد؛ بلکه این تفاوت‌ها خود می‌تواند رویکردی جدید به جایگاه و نقش زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی و علمی باشد. برای مثال، «عواطف و احساسات زنانه» همواره به دلیل حاکم بودن جوّ مردانه بر ساختارهای اصلی جامعه، به‌عنوان ضعف و نابخردی زنان تلقی شده است؛ اما امروز همین جنبه روحی و ذهنی زنان تغییراتی را در علوم سبب شده است؛ مثلاً در نتیجه تلاش‌های صورت‌گرفته، شرایط مرگ و زندگی یک نوزاد به اندازه یک انسان کامل حیاتی و بااهمیت تلقی می‌شود، درحالی‌که ۳۰ سال قبل مرگ یک نوزاد چندان مهم نبود و ضربه‌های روحی و جسمی به مادر نیز نادیده گرفته می‌شد.

بررسی وضعیت موجود حضور زنان در علم

برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های خرد و کلان در بخش توسعه علوم و تکنولوژی، همیشه اهمیت ویژه‌ای داشته است. در این میان، خلأی حضور زنان در این بخش مهم و اساسی با اندکی دقت کاملاً آشکار، و معلوم می‌شود که تقریباً هیچ جایگاه و منزلتی برای زنان در این سطوح در نظر گرفته نشده است. آموزش زنان در سطوح دانشگاهی و نهایتاً حرکت آنها در طیف‌های از پیش تعیین‌شده علمی حداکثر حضور زنان در علم است؛ که البته در همین راستا، رشد کمیت حضور آنان در حوزه‌های مختلف علمی مشاهده می‌شود. اما حتی در این حیطة نیز، به دلیل ناهماهنگی در سیاست‌گذاری‌ها، به تناسبات روحی و ذهنی زنان در برقراری ارتباط و ایجاد انگیزه در آنان در بسیاری از رشته‌های علوم و تکنولوژی توجه نمی‌شود.

رشد کمی حضور زنان و دختران در دانشگاه‌ها اگرچه از شاخص‌های توسعه یافتگی در قرن اخیر به‌شمار می‌رود، باید دید که این رشد کمی چه تأثیر یا تأثیراتی بر نقش و جایگاه زنان در علوم داشته است و آیا اهداف و برنامه‌ریزی‌های منسجمی برای استفاده از توانایی‌های آنان طراحی شده است.

از آنجا که اولین تلاش‌ها در حوزه مکاتب فمینیستی براساس اصالت استیفای حقوق زن در سطوح فردی و صنفی بوده است، چشم‌اندازها و نگرش‌های شکل‌گرفته در این حیطه، در بسیاری از موارد، آن وسعت لازم برای ایجاد یک نظریه همه‌جانبه‌نگر و علمی به موضوعات زنان را ندارد. از سوی دیگر، اشتقاق مکاتب فکری در مطالعات زنان، چه در حوزه‌های جامعه‌شناسی و چه در علوم، خود به شکل‌گیری دانشی می‌انجامد که گاه کارآمدی خود را در عینیت از دست می‌دهد. طبق اصل کنش متقابل میان اعضای درگیر در جنبش اجتماعی و «سازهای اجتماعی»، حرکت فمینیستی نیز به‌جای تأکید بر استراتژی و تغییر در سیاست‌گذاری‌های اجتماعی، بر قالب‌های کهنه رفتارگرایی، بازسازی و تغییر هویت زنان در فرایندهای اجتماعی متمرکز و همه تلاش‌ها در مسیر ایجاد برابری کمی بین زن و مرد در عرصه‌های مختلف اجتماعی و علمی، بدون در نظر گرفتن تناسبات جامعه کاربردی و چگونگی کیفیت حضور زنان، معطوف شده است. با نگاهی به آمارهای مؤسسه ملی علوم آمریکا بخش بررسی منابع علم^۱ معلوم می‌شود که توزیع زنان تحصیل‌کرده بیشتر در سطوح خرد آموزشی و خدماتی بوده است و در سطوح کلان دولتی زنان فقط ۲۰٪ از پست‌های مدیریتی (آن‌هم در رده‌های میانی) را به خود اختصاص داده‌اند. در سطح جهانی نیز فقط ۹/۹٪ کل پست‌های مدیریتی و سیاست‌گذاری به زنان اختصاص دارد. این مثال‌ها به خوبی نشان می‌دهد که حضور کمی زنان در جایگاه مصرف علوم، نه تنها تغییر عمده‌ای در وضعیت زنان به وجود نمی‌آورد، بلکه گاه به سردرگمی و واخوردگی بیشتر این قشر می‌انجامد.

دکتر «فاکس کلر» (۱۹۸۷) در این باره اظهار می‌دارد: نهضت فمینیسم دریافته است که افزودن زنان به فضای مردانه بدون توجه به تصاویر جنسیتی که در آنها محرومیت زنان مد نظر قرار داده شده است خطر تقسیمات جنسیتی و ایجاد

سلسله‌مراتب اجتماعی را در پی دارد. توجه علم و جنسیت نباید بر حضور یا عدم حضور زنان بلکه باید به روش‌هایی معطوف شود که تصاویر جنسیتی را در علوم شکل می‌دهند. «هاردینگ»^۱ و «هاموندز»^۲ با کلر هم عقیده هستند و آنها هم باورهای مبتنی بر جنسیت را بر شکل‌گیری دانش مدرن امروز مؤثر می‌دانند.

فرایندهای تولید علم زنانه

در ایجاد فضای مناسب برای تولید توجیحات علمی جدید و ارائه ادبیات خاص آن، روش‌های یادگیری و آموزش علوم بسیار حائز اهمیت‌اند. به این معنا که چه کسانی می‌آموزند «علمی» بیندیشند و فعالیت آنان چه نتایج پیش‌بینی شده یا نشده اجتماعی را در پی خواهد داشت؟ در واقع نهضت فمینیسم به لحاظ ماهیت سیاسی خود، امکان پاسخگویی و ایجاد ارتباط شبکه‌ای و چندمحوری برای سازماندهی و طبقه‌بندی مفاهیم و دانش‌ها را ندارد و بنا بر عقیده دکتر «استاگنبرگ»^۳، نهضت فمینیسم برای حفظ صیانت و انعطاف خود، مرتباً روش‌های مختلفی را تجربه می‌کند؛ و این باعث می‌شود که از توجه به مسائل عمده و زیربنایی جامعه زنان غافل بماند.

باید دانست که روند تولید علم زنانه از ترسیم روش تحقیق خاص آغاز می‌شود و کارآمدی خود را در فرایندهای ایجاد نظریه‌ها، استدلال‌ها و آزمایش‌های عینی به اثبات می‌رساند. هر مفهوم تولیدشده در این فضا را باید بتوان بر مبنای مخاطب آن تبیین کرد و راهکارهای تجربی انتقال مفاهیم را به آزمون گذارد. «مارگارت ایشلر»^۴ که مطالعات گسترده‌ای در زمینه «مخاطب علم» انجام داده است، استفاده از مفاهیم را بسیار حائز اهمیت می‌داند (ایشلر، ۱۹۸۸). برای مثال، به نظر او روان‌شناسی زنان و روان‌شناسی مردان، هر یک باید مخاطبان خود را مد نظر قرار دهد. وی برای تعیین مخاطب علوم، از واژه «جنس - آشکار»^۵ استفاده می‌کند. بررسی انحرافات و سوء تعبیرات علمی از جهان مادی، از دیگر مراحل این

1. Harding

2. Hammonds

3. Stuggenborg

4. Margaret Eshler

5. Sex-Split

فرایند است؛ که آسیب‌شناسی علوم مادی و محدودیت ادراکات انسانی را می‌توان در این حوزه مطالعاتی قرار داد.

نقد مکاتب فمینیستی حاضر در تعیین خط‌مشی و بازخوانی پژوهش‌هایی درخصوص تفاوت‌های جنسیتی که در این جنبش شکل گرفته است نیز می‌تواند از فرایند «آزمون و خطا» جلوگیری کند؛ در نتیجه، در وقت و انرژی صرفه‌جویی شود.

نتیجه‌گیری

به‌طور کلی علم زنانه - که شاید بتوان آن را «نیمه پنهان علم» توصیف کرد - باید بتواند جایگاه و نقش جدیدی برای زنان تبیین کند. البته باید توجه داشت که هویت زنان تنها در حیطه علوم تعریف نمی‌شود و فقط زنان دانشمند و مولد علوم نیستند که هویت مستقل دارند؛ و این مبحث نباید به دانشی تنگ‌نظرانه منجر شود که براساس آن، قشر زنان به درجات مختلف تقسیم شود و بدین ترتیب خود منشأی تبعیض جدیدی درمورد آنان باشد.

احساس برتری‌جویی جنسیتی، تفکرات ایده‌آلیستی، مباحثات صرفاً نظری و راه‌حل‌های مقطعی، از مسائلی هستند که باید در آسیب‌شناسی علم زنانه مدنظر قرار گیرند؛ و با برنامه‌ریزی منسجم و سازمان‌یافته - که از وفاق اندیشه‌های مختلف، به دور از تعصبات سیاسی و جنسیتی حاصل می‌شود - چهارچوب‌های کلی «عملیات مهندسی علم زنانه» ترسیم شود. این مهم، نیازمند ایجاد یک سازمان جهانی برای هماهنگی فعالیت‌های زنان در این راستا است تا بتوان با شیوه‌ها و ابزار متناسب، مفهوم «توازن جنسیتی» را جایگزین مفهوم ناکارآمد «تساوی جنسیتی» کرد.

کتابنامه

- آلیسون، جک. ۱۳۸۰. «چهار تلقی از فمینیسم»، ترجمه س. امیری، مجله زنان، ش ۲۸ و ۳۱.
 ابوت، پاملا. ۱۳۷۸. «تولید دانش فمینیستی در درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرش‌های فمینیستی»، ترجمه مریم خراسانی / حمید احمدی، بولتن فمینیسم، انتشارات بین‌المللی الهدی.
 ریک ویلفورد. ۱۳۷۸. «فمینیسم، در مقدمه‌ای بر ایدئولوژیهای سیاسی»، ترجمه م. قائد، بولتن فمینیسم، انتشارات بین‌المللی الهدی.

مطیع، ناهید. ۱۳۸۲. «گروههای زنان در حرکت تواناسازی»، فصلنامه پژوهش زنان، دوره ۱، شماره ۶.

Bleier, Ruth. 1986. *Feminist Approaches to Science*. Pergamon Press.

Hammonds, Evelyn. 1997. *New Technologies of Race*. Routledge.

Hubbard, Ruth. 1979. *Women Look at Biology, looking at women*. New York: Schenkman.

Jackson, J. Kasr. 1990. "Male Viewpoint", New York Hurman Press.

Keller, Evelyn Fox. fall 1987. *Women Scientists and Feminist Critiques of Science*. Daedalus 116.

Rose, Hilary. 1988. "Comments on Schiebinger's", *Journal of Women in Culture and Society*.

Rosser, Sue. 1990. *Female-Friendly Science*. New York Pergamon Press.

Schiebinger, Londa. 1999. *Has Feminism Changed Science?* Cambridge: Harvard University Press.

Tuana, Nancy. 1989. *Feminism and Science*. Indiana University Press.

Wyer, Mary. 2002. *Over the Edgen Feminist Science Studies*. New York: Routledge



پښتونستان ګاونډي علوم او مطالعات فرانسې
پرتال جامع علوم انساني